

جایگاه و حدود اختیارات دادستان در نظام رسیدگی کیفری ایران

محمدخلیل صالحی* علی افراسیابی**

(تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۲۱)

چکیده:

مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها است که دادستان در فرایند رسیدگی کیفری چه جایگاهی دارد و چه اختیاراتی برای دادستان مطلوب است؟ آیا اختیارات دادستان در نظام رسیدگی کیفری ایران با جایگاه وی تناسب دارد؟ در این پژوهش ابتدا جایگاه و اختیارات دادستان در الگوی مطلوب فرایند رسیدگی کیفری تبیین شده است. در پرتو شناخت الگوی مطلوب می‌توان مقررات حقوق کیفری شکلی ایران را مطالعه کرد. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که دادستان طرف دعوای عمومی است و اختیارات وی باید محدود به تعقیب کیفری و اقامه دعوای عمومی در مراجع قضایی باشد. در فرایند رسیدگی کیفری موجود ایران، جایگاهی دوگانه برای دادستان پیش‌بینی شده است، به گونه‌ای که از طرفی جایگاه طرف دعوای عمومی و از طرف دیگر جایگاه بی‌طرف قضایی شامل قاضی تحقیق یا نظارت‌کننده بر تحقیقات مقدماتی و ارائه‌دهنده تعلیمات لازم به بازپرس و ضابطان قضایی، برای دادستان پیش‌بینی شده است. در نظم موجود جایگاه قضایی با جایگاه طرف دعوای عمومی سازگار نیست و نمی‌توان پذیرفت که مدعی عمومی در عین حال تحقیقات مقدماتی را انجام دهد یا بر مقامات تحقیق نظارت کند. نتایج تحقیق حاکی از آن است که برای تضمین حقوق دفاعی متهم، تضمین حقوق مادی و معنوی بزه‌دیده و تضمین سلامت فرایند رسیدگی کیفری لازم است اختیارات انجام تحقیقات کیفری در جرایم غیر از موضوع ماده ۳۰۲ و همچنین اختیارات مرتبط با نظارت بر تحقیقات مقدماتی یا ارائه تعلیمات لازم به آنها از دادستان سلب و به مقامات بی‌طرف سپرده شود. در این راستا ضروری است بازپرس از ساختار داسرا خارج و زیر نظر ساختاری بی‌طرف همچون حوزه قضایی اقدام کند.

واژگان کلیدی: دادستان، بازپرس، تعقیب کیفری، تحقیقات مقدماتی.

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم (نویسنده مسئول):

مقدمه

در جوامع دارای قدرت سیاسی که حق انحصاری استفاده از قدرت به ساختار سیاسی سپرده می‌شود، بعد از وقوع جرم، فرایند رسیدگی کیفری برای تعیین پاسخ کیفری یا اجتماعی به جرم جریان می‌یابد. این فرایند باید به گونه‌ای عمل کند که حقوق و آزادی‌های متهم، بزه‌دیده و جامعه به طور برابر تضمین شود؛ زیرا در فرایند مذکور ابزارهایی تعریف شده‌اند که حق استفاده از زور را به مقامات قضایی، اجرایی و پلیسی تفویض می‌کنند و در صورت استفاده نادرست از این ابزارها، حقوق و آزادی‌های شهروندی نقض می‌شوند. به همین دلیل در نظام‌های حقوقی مطلوب، حدود اختیارات نهادهای قضایی، اجرایی و پلیسی که در نظام عدالت کیفری نقش دارند به گونه‌ای تعریف می‌شود که آسیب‌ها و خسارات محتمل ناشی از اجرای اختیارات تعریف شده در فرایند عدالت کیفری و سوءاستفاده از این اختیارات به حداقل میزان ممکن تعدیل شود. یکی از نهادهایی که در فرایند رسیدگی کیفری نقش دارد دادستان است که از طرف جامعه در این فرایند مداخله می‌کند. برخی معتقدند: «آیین دادرسی کیفری ارتباط اساسی با اقتدار دولت دارد و قواعد آن اختیارات دولت در برابر مردم را محدود می‌کند. قواعد آیین دادرسی کیفری، حق انحصاری دولت در استفاده از قدرت را نه تنها در ارتباط با بزهکاران محکومیت یافته، بلکه در ارتباط با افراد مظنون که آماج اقداماتی چون بازداشت، تحقیق، توقیف و نظارت مخبراتی قرار گرفته‌اند نیز تنظیم می‌کند. از این منظر آیین دادرسی کیفری استاندارد سنجش میزان دموکراسی در جامعه هدف است» (Wyngaert, 1993: i).

بزه‌دیده، متهم و دادستان به طریقت از جامعه، سه سهامدار فرایند رسیدگی کیفری هستند. بزه‌دیده در نتیجه وقوع جرم متحمل ضرر مادی، جسمی یا معنوی می‌شود. متهم فردی است که امارات یا دلایل اثباتی علیه او اقامه شده و امکان دارد بی‌گناه یا گناهکار شناخته شود. دادستان فردی است که از طرف جامعه برای اعاده نظم عمومی، تعقیب جرم را آغاز می‌کند. ابزارها و اختیاراتی که در فرایند رسیدگی کیفری به هر یک از اصحاب جرم تفویض می‌شود باید به

گونه‌ای باشد که در حدّ ضرورت تضمین حقوق همان طرف بوده و برای حقوق طرفین دیگر ضرری نداشته باشد.

در این پژوهش تلاش می‌شود جایگاه و اختیارات دادستان به عنوان نماینده جامعه و منافع آن در رسیدگی کیفری بررسی شود. برای همین منظور، در قسمت نخست به شناخت جایگاه و اختیارات دادستان در الگوی علمی فرایند عدالت کیفری پرداخته می‌شود. در این قسمت تلاش می‌شود یک الگوی مطلوب برای جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند عدالت کیفری ترسیم شود. در قسمت دوم مقررات آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در پرتو الگوی ترسیمی بررسی می‌شوند تا وضعیت جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند عدالت کیفری موجود ایران، با تبیین وضع مطلوب به آزمون گذارده شود.

۱. جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند عدالت کیفری در الگوی مطلوب

به منظور ترسیم الگوی مطلوب برای تعقیب دعوی عمومی، ضروری است ابتدا جایگاه دادستان و در ادامه اختیارات وی در این جایگاه تبیین شود.

۱-۱. جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری

جرم واقعه‌ای است که می‌تواند بر حسب مورد حقوق شخصی معین یا جامعه را نقض کند. جامعه برای حمایت از ارزش‌های بنیادین شهروندی و اجتماعی، برخی رفتارها را جرم‌انگاری و برای آنها مجازات تعیین می‌کند. مجازات بزهکار با هدف اجرای عدالت یا بازدارندگی عمومی و خصوصی اجراء می‌شود؛ نیل به این اهداف مستلزم دستگیری مرتکب و محکومیت وی است. تجربه نشان داده است که همه جرایم کشف، همه مرتکبان جرم دستگیر و همه دستگیرشدگان به عنوان مرتکب جرم شناسایی نمی‌شوند؛ زیرا برخی جرایم بزه‌دیده مستقیم ندارند یا ماهیتاً به گونه‌ای ارتکاب می‌یابند که قابل کشف نیستند یا بزه‌دیدگان بنا بر مصالح خانوادگی یا ترس از

مرتکب، بزه‌دیدگی خود را به مراجع پلیسی-قضایی گزارش نمی‌کنند.^۱ این امر موجب شده است که نهادی تحت عنوان دادستان با رسالت تعقیب متهم و احقاق حقوق جامعه ایجاد شود. تأسیس نهاد دادستانی می‌تواند بسیاری از نواقص ناشی از عدم کشف جرم و تعقیب متهمان را رفع کند. در مقابل، این امر می‌تواند مشکل دیگری را ایجاد کند، به گونه‌ای که امکان دارد متعاقب وقوع یک جرم برخی افراد که در واقع بی‌گناه هستند به عنوان متهم وارد فرایند عدالت کیفری شوند و در این مدت از حقوق و آزادی‌های شهروندی محروم شوند. بنابراین، بی‌کیفر ماندن مرتکبان جرم و مجازات یا اعمال ابزارهای محدودکننده تعریف شده در فرایند عدالت کیفری علیه بزه‌ناکردگان، به یک میزان برای نظم جامعه یا حقوق شهروندی مضر است. با این وصف، می‌توان مدعی بود که تأسیس نهاد دادستان از جهت اینکه می‌تواند با تعقیب متهمان، بازدارندگی عمومی و خصوصی را تضمین کند، مطلوب است. اما این نهاد از این جهت که می‌تواند حقوق و آزادی‌های برخی شهروندان را که به اشتباه متهم شده‌اند، سلب یا محدود کند، قابل نقد است. پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که نهاد دادستان چه جایگاهی در نظام عدالت کیفری دارد؟ آیا نماینده نظم عمومی و متضمن حقوق جامعه است، یا افزون بر آن می‌تواند از حقوق متهمی که می‌داند به اشتباه دستگیر شده دفاع کند؟

می‌توان گفت اگر دادستان به عنوان نماینده جامعه و نظم عمومی فرض شود، جایگاه امنیتی و اجرایی-اداری وی و اگر به عنوان نماینده عدالت و متضمن حقوق شهروندی فرض شود،

۱. خشونت خانگی علیه بانوان از جمله مواردی است که نرخ گزارش بزه‌دیدگی در آن پایین است. بزه‌دیدگان خشونت خانگی به دلیل ترس از مرتکب، وابستگی اقتصادی، عدم آگاهی از مقررات حقوقی و ... بزه‌دیدگی خود را به پلیس یا مقام تعقیب دعوای عمومی گزارش نمی‌کنند. این موضوع باعث شده است که برخی نظام‌های حقوقی این مسئله را از شمار جرایم قابل گذشت خارج کرده و آن را به عنوان یک مسئله اجتماعی-عمومی تلقی کنند و اختیارات افتراقی را در کشف و تعقیب این مسئله اجتماعی در مقررات حقوق شکلی به رسمیت بشناسند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سجادی، لایلا؛ افراسیابی، علی، (۱۳۹۳). «پاسخ‌های پلیس به خشونت خانگی علیه بانوان (مطالعه تطبیقی سیاست جنایی ایران و کانادا)»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۶، ص ۶۴).

جایگاه قضایی یا شبه قضایی وی در نظام عدالت کیفری پررنگ می‌شود. در پاسخ به این پرسش که کدام یک از جایگاه‌های اداری یا قضایی برای دادستان مطلوب است، می‌توان چنین پاسخ داد که با توجه به تقسیم وظایف در فرایند عدالت کیفری ضروری است دادستان جایگاه اداری داشته باشد؛^۱ زیرا دادستان به طرفیت از جامعه در فرایند عدالت کیفری سهم است و از طرف جامعه با هدف تأمین نظم عمومی اقدام به اقامه دعوی عمومی می‌کند. از همین رو، به دلیل اینکه در فرایند عدالت کیفری طرف دعوی عمومی است و جایگاه قضایی مستلزم بی طرف بودن آن است، دادستان نمی‌تواند جایگاه قضایی داشته باشد. جایگاه دادستان در نظام عدالت کیفری، در نظام‌های حقوق عرفی و نظام‌های حقوق رومی-ژرمنی متفاوت است، به گونه‌ای که در نظام‌های حقوق عرفی نقش اجرایی دادستان پررنگ‌تر است و دادستان بخشی از قوه مجریه است و تلاش می‌شود استقلال عمل این نهاد در این قوه حفظ شود. اما در نظام‌های رومی-ژرمنی بر حسب انتخاب کشورها ممکن است دادستان بخشی از قوه مجریه یا قضائیه باشد (هامیلتن، بی تا: ۵). به عنوان مثال در نظام حقوقی فرانسه دادستان بخشی از وزارت دادگستری است و در عین حال پایه قضایی دارد.^۲ در نظام حقوقی انگلستان مدیر تعقیب [دادستان] بخشی از وزارت کشور، در آمریکا دادستان بخشی از وزارت دادگستری (کوشکی، ۱۳۸۷: ۱۳) و در ایران بخشی از قوه قضائیه است و پایه قضایی دارد. البته باید توجه داشت که وابستگی اداری دادستان به قوه مجریه یا قضائیه بر حسب نظام سیاسی پارلمانی یا ریاستی متفاوت است. بر همین اساس تکالیف دادستان در نظام‌های حقوقی مختلف فرق می‌کند و در برخی نظام‌ها به عنوان مقام مسئول تعقیب جرم شناخته می‌شود و در برخی دیگر افزون بر تکالیف تعقیب جرم، تکالیف دیگری به دادستان

۱. به نظر می‌رسد تقسیم وظایف در فرایند عدالت کیفری الگوی کوچک‌شده تفکیک قوا در قدرت سیاسی است. دادستان نماینده دولت در اقامه دعوی برای جامعه است. در این صورت نقش اجرایی-اداری دادستان پررنگ‌تر می‌شود.

۲. «در فرانسه اعضای نهاد دادسرا تحت مدیریت و کنترل وزیر دادگستری هستند، یعنی در سلسله مراتب وزارت دادگستری قرار دارند. طبق قانون ۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ قضاوت ایستاده بعد از کسب نظر مشورتی شورای عالی قضاوت و از طریق رئیس جمهور انتخاب می‌شوند و دادستان‌های استان‌ها همانند استانداران توسط هیئت وزیران انتخاب می‌شوند» (کوشکی، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۵).

تفویض می‌شود که ماهیت قضایی یا شبه قضایی دارند. در پاراگراف پنجم مقدمه راهنمایی‌های مرتبط با نقش مقام تعقیب جرم مصوب ۱۹۹۰ چنین مقرر شده است: «مقامات تعقیب جرم نقشی مهم در اجرای عدالت دارند (...) و هدف آنها کمک به عدالت کیفری منصفانه و برابر و حمایت مؤثر از شهروندان در قبال جرم» است. همان گونه که از این شیوه بیان توصیه‌ای استنباط می‌شود، مقام تعقیب جرم نقش «اجرای عدالت» را عهده‌دار است و در این مسیر باید بدون تبعیض و جانبداری حتی در مواردی که مقامات دولتی و رسمی علیه شهروندان مرتکب جرمی شوند، مکلف به تعقیب جرم باشد. هرچند واژه عدالت مبهم و عام‌الشمول است، به نظر می‌رسد منظور توصیه‌نامه از اجرای عدالت این نیست که دادستان باید جایگاه قضایی یا شبه قضایی داشته باشد، بلکه به این معنا است که در اجرای نقش‌های خود جانبداری نداشته و به صورت عادلانه و بی‌طرف جرایم ارتکاب یافته را مورد تعقیب قرار دهد، بدون اینکه از حزب، دیدگاه سیاسی یا منافع اداری قوه مجریه یا مقننه جانبداری کند. در توصیه سوم این سند چنین بیان شده است: «مقامات تعقیب جرم نمایندگان اصلی اجرای عدالت هستند و باید در تمام زمان‌ها شأن و منزلت حرفه خود را رعایت کنند» (توصیه‌های مرتبط با مقامات تعقیب جرم، ۱۹۹۰). همان گونه که در ساختار سیاسی دولت-کشور «برای تضمین آزادی‌ها و ممانعت از استبداد، اصل تفکیک قوا به رسمیت شناخته شده است» (بشیریه ۱۳۸۷: ۳۴۶)، در نظام عدالت کیفری نیز ضروری است در راستای تضمین حقوق و آزادی‌های طرفین دعوا، اصل تفکیک تکالیف و جایگاه‌های قضایی و اجرایی از طرفین دعوا به رسمیت شناخته شود و به میزان ممکن استقلال جایگاه‌های قضایی از طرفین دعوا تضمین شود. استادان آیین دادرسی کیفری معتقدند: «در دادرسی‌های کیفری، دادستان حکم وکیل جماعت را دارد و به نام جامعه جرایم را تحت تعقیب قرار می‌دهد» (آخوندی، ۱۳۷۴: ۵۴). وانگهی، نظر به مطالب پیش گفته می‌توان گفت که دادستان در فرایند

عدالت کیفری جایگاه اجرایی دارد و مکلف به تضمین منافع جامعه از رهگذر تعقیب جرایم به صورت مستقل و بی طرف است.^۱

پرسش دیگری که می تواند مطرح شود این است که آیا دادستان در جایگاه دفاع از حقوق جامعه می تواند در مواردی که اعتقاد به بی گناهی متهم دارد از حقوق وی دفاع کند؟ برخی پژوهشگران معتقدند: «دادستان علاوه بر حمایت از منافع عمومی رسالت حمایت از حقوق متهم و بزه دیده را نیز عهده دار است» (کوشکی، ۱۳۸۷: ۴). هرچند این دیدگاه در ظاهر مطلوب و مقبول است، پرسشی که به ذهن خطور می کند این است که چگونه می توان انتظار داشت که دادستان به عنوان طرف دعوای عمومی از حقوق متهم نیز دفاع کند؟ ممکن است این پاسخ بیان شود که برای تضمین حقوق متهم و امکان اثبات بی گناهی وی ابزارهایی در فرایند عدالت کیفری پیش بینی شده اند که متهم می تواند از آنها در راستای اثبات ادعای بی گناهی خود بهره ببرد. همچنین، می توان این پاسخ را مطرح کرد که عدم پایبندی به تفکیک جایگاه مدعی عمومی، مدعی خصوصی و متهم از یکدیگر راه را برای رفتار تبعیض آمیز و افتراقی در عدالت کیفری باز می کند و تجمیع جایگاه ها در یک نهاد می تواند گستره اختیارات نهاد را افزایش دهد و از این رهگذر برای حقوق طرفین دعوا و نظم عمومی مضر باشد؛ به گونه ای که با امکان اِعمال نفوذ در فرایند عدالت کیفری، احتمال ارتکاب جرایم شغلی در این فرایند و انحراف جریان دعوای

۱. در نظام حقوقی انگلستان و ولز دادستان کل نقش دوگانه سیاسی (عضو کابینه دولت) و شبه قضایی (رئیس ضابطان قضایی پادشاهی) را دارد (سرنراژه، ۱۹۹۶: ۴۸). دادستان کل انگلستان و ولز بر اقدامات اداره خدمات تعقیب پادشاهی نظارت می کند و در برابر پارلمان پاسخگو است. دادستان کل بر اقدامات تعقیب کنندگان نمی تواند اِعمال نفوذ کند مگر در مواردی که امیت ملی در میان باشد یا برای تعداد اندکی از جرایمی که تعقیب آنها به اجازه دادستان نیاز داشته باشند. این موضوع در دکترین انگلستان به رسمیت شناخته شده است که این دو نقش نباید با هم مخلوط شوند و نقش های حقوقی دادستان کل به عنوان ضابط پادشاهی نباید تحت تأثیر ملاحظات سیاسی باشد. اداره خدمات پادشاهی نهادی است برای تعقیب کیفری در انگلستان و ولز که توسط مدیر تعقیب های عمومی اداره می شود. وظیفه اصلی آن ارائه راهنمایی های لازم به پلیس و سایر نهادهای تحقیق در طول تحقیقات کیفری است که مشخص شود آیا تحقیقات بعدی و تعقیب کیفری در دادگاه جنحه یا جنایی علیه مظنون انجام شود یا خیر؟

عمومی بیشتر می‌شود. اما استحکام این دیدگاه با بیان این مطلب تعدیل می‌شود که در برخی موارد متهم به دلیل ناتوانی مالی، علمی و ... نمی‌تواند از ابزارهای دفاعی تعریف شده در عدالت کیفری به خوبی بهره‌بردار و نمی‌تواند بی‌گناهی خود را در فرض بی‌گناه بودن ثابت کند. آیا در این مورد رسالت تأمین حقوق جامعه ایجاب نمی‌کند که دادستان بتواند در مواردی که به بی‌گناهی متهم معتقد است، اسباب آزادی وی را از قیدوبندهای عدالت کیفری فراهم کند؛ به ویژه از این جهت که در فرض بی‌گناهی متهم، وی نیز عضوی از جامعه است که بنابر قرآینی حقوق و آزادی‌هایش فدای نظم عمومی شده و مساعدت و معاضدت به وی از سوی جامعه و دادستان به عنوان مدافع حقوق جامعه، ضروری است.

«در نظام حقوق شکلی فرانسه سه مرجع در فرایند عدالت کیفری دخالت دارند: ۱. دادسرا که دادرسی را به جریان می‌اندازد؛ ۲. مرجع قضایی تحقیق که ادله اثبات را گردآوری می‌کند؛ ۳. دادگاه که حکم صادر می‌کند» (لارگیه، ۱۳۷۸). در این نظام حقوقی به منظور تضمین اصل برائت و حقوق دفاعی اشخاص، فردی که در مرحله بازپرسی موضوع اقدامات بازپرس قرار می‌گیرد «شخص تحت بررسی قرار گرفته» نامیده می‌شود تا از میزان انگ‌زنی و برچسب‌زنی اقدامات بازپرس بر این شخص کاسته شود. در صورتی که فرد در مرحله بازپرسی گناهکار شناخته شود، وارد مرحله رسیدگی دادگاه می‌شود و عنوان متهم بر وی بار می‌شود. در توصیه‌های هشتمین گنگره پیشگیری از جرم و درمان بزه‌کاران مصوب ۱۹۹۰ نیز از عنوان «مظنون»^۱ برای فردی استفاده شده که موضوع اقدامات مقام تعقیب جرم یا پلیس قرار گرفته است (توصیه‌های مرتبط با مقامات تعقیب جرم ۱۹۹۰: توصیه ۱۶). به نظر می‌رسد در صورتی که دادستان اعتقاد به بی‌گناهی مظنون، فرد تحت بررسی یا متهم داشته باشد، باید بتواند از حقوق وی دفاع کند و اسباب آزادی وی را از قیدوبندهای تعریف شده در عدالت کیفری فراهم کند؛ به ویژه در صورتی که شخص در مرحله «تحت بررسی» یا «مظنون» باشد که در این مرحله احتمال بی‌گناهی «مظنون»

1. Suspect

به مراتب بیشتر از احتمال بی‌گناهی «متهم» است و ضرورت مداخله دادستان برای رها کردن شخص از قیدوبندهای عدالت کیفری در مواردی که به بی‌گناهی شخص معتقد است، در این مرحله بیشتر احساس می‌شود. این رویکرد با جایگاه دادستان در نظام عدالت کیفری هم‌سو است، به گونه‌ای که اجرای عدالت و تضمین منافع جامعه اجازه نمی‌دهد بزه‌ناکرده‌ای که تحت عنوان مظنون یا متهم تحت تعقیب قرار گرفته، مشمول ابزارهای محدودکننده یا سلب آزادی معین در عدالت کیفری باشد. توصیه شماره ۱۶ مرتبط با نقش مقامات تعقیب جرم بیان می‌دارد: «مقام تعقیب جرم مکلف است یا از استفاده از دلایل اثباتی‌ای علیه مظنون اجتناب کند که بر اساس دلایل معقول می‌داند یا معتقد است با توسل به روش‌های غیرمجاز به دست آمده‌اند. این رفتار خود نقض فاحش حقوق بشری مظنون است؛^۱ به ویژه در مورد شکنجه یا رفتارهای خشن، غیرانسانی یا خوارکننده یا مجازات یا سایر نقض‌های فاحش حقوق بشری. یا باید دادگاه را از این موضوع آگاه کند و کلیه اقدامات لازم را برای تضمین حضور این افراد نزد دادگاه انجام دهد».

با توجه به موارد پیش‌گفته ملاحظه می‌شود که جایگاه دادستان در رسیدگی کیفری، بر حسب نظام سیاسی هر کشور متفاوت است و بر حسب مورد می‌تواند جایگاه اجرایی، قضایی یا شبه‌قضایی داشته باشد. در کشورهایی که نظام سیاسی ریاستی دارند، دادستان بخشی از قوه مجریه است و در کشورهایی که نظام پارلمانی دارند، بر حسب مورد بخشی از قوه قضائیه یا مجریه است. در نظام‌هایی که تعقیب جرم بخشی از وظایف قوه قضائیه است، استقلال تعقیب جرم از سایر مؤسسات دولتی بهتر تضمین می‌شود و در عین حال این تهدید وجود دارد که متعاقب جای‌گیری تعقیب جرم در قوه قضائیه، اختیارات قضایی یا شبه‌قضایی به مقامات تعقیب جرم تفویض شود. در نظام‌هایی که تعقیب جرم بخشی از قوه مجریه است احتمال تأثیرپذیری آن از

۱. استفاده از عبارت «حقوق بشری مظنون» در این توصیه به صورت غیرمستقیم حاکی از این است که شخص موضوع اقدامات پلیس و دادستان هنوز عضوی از جامعه است و از حقوق بشر یا حقوق شهروندی برخوردار است. بعد از اینکه در پایان تحقیقات قضایی شخص گناهکار شناخته شود، متهم تلقی می‌شود و از حقوق متهم برخوردار می‌شود.

سایر مؤسسات دولت و معادلات سیاسی متصور است و برای پیشگیری از این تهدید تلاش می‌شود اختیارات مقامات تعقیب در قوانین و مقررات موضوعه معین شوند و انتخاب و برکناری مقامات تعقیب جرم تابع مقررات حقوقی خاص باشد. این موضوع به ویژه در نظام مقتضی بودن تعقیب از اهمیتی خاص برخوردار است؛ در این نظام ضروری است مکانیسم‌های حقوقی و اجرایی برای پیشگیری از اعمال نفوذ دولت و احزاب سیاسی در تعقیب جرایم ایجاد شوند. در هر حال، هدف از تعقیب دعوای عمومی، اجرای عدالت، دفاع از حقوق جامعه و تضمین نظم عمومی است. در این مسیر دادستان در صورتی که احراز کند شخص تحت بررسی، مظنون یا متهم، به اشتباه متهم شده یا آماج رفتارهای غیرقانونی مأموران پلیس یا مراجع تحقیق قرار گرفته، مکلف است برای تضمین حقوق مظنون یا متهم اقدامات لازم را برای تعقیب مقامات پلیس و مراجع تحقیق انجام دهد. پس از شناخت جایگاه دادستان در نظام عدالت کیفری، در ادامه به اختیارات دادستان در این فرایند پرداخته می‌شود.

۱-۲. اختیارات دادستان در فرایند رسیدگی کیفری

همان گونه که بیان شد مقامات تعقیب جرم متناسب با اینکه بخشی از قوه قضائیه یا مجریه باشند، جایگاه متفاوتی دارند. اختیارات مقامات تعقیب جرم بر حسب جایگاه آنها متفاوت است. چنانکه در نظام‌های حقوقی‌ای که دادستان جایگاه اجرایی دارد، اختیارات آن محدود به تعقیب جرم است، اما در نظام‌هایی که دادستان در قوه قضائیه جای گرفته، اختیارات آن بر حسب میزان پابندی به حقوق و آزادی‌های شهروندی متفاوت است. در واقع، در نظام‌های مقید به حقوق شهروندی اختیارات مقام تعقیب جرم محدود به تعقیب جرم است، ولی در نظام‌های اقتدارگرا و محافظه کار اختیارات قضایی یا شبه قضایی نیز به این مقام تفویض می‌شود و اختیارات این نهاد

دارای رسالت امنیتی، افزایش می‌یابد.^۱ پرسشی که در این مبحث مطرح می‌شود این است که در یک الگوی مطلوب مقام تعقیب جرم باید چه اختیاراتی داشته باشد؟ آیا می‌توان کشف جرم را در گستره اختیارات و تکالیف دادستان قرار داد؟ آیا می‌توان تحقیقات کیفری را در گستره اختیارات این مقام قرار داد؟ آیا دادستان می‌تواند افراد مظنون به ارتکاب جرم را تحت نظر قرار دهد یا به منظور تضمین حضور مظنون در مرجع قضایی قرار تأمین کیفری صادر کند؟ آیا دادستان می‌تواند بر پلیس نظارت یا ریاست داشته باشد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان ادعا کرد که اختیارات دادستان در تعقیب جرم باید به میزانی باشد که بتواند حقوق جامعه و نظم عمومی را تضمین کند و در عین حال برای حقوق سایر اصحاب دعوا مضر نباشد. با توجه به اینکه جامعه در کنار متهم و بزه‌دیده، یکی از سهامداران عدالت کیفری است، اختیارات دادستان در مقام دفاع از حقوق جامعه نباید از میزان ضروری بیشتر باشد؛ زیرا تفویض اختیارات بیش از حد به دادستان به نقض حقوق سایر اصحاب دعوا منجر می‌شود. در ادامه به هریک از این موارد پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. آیا دادستان می‌تواند اختیار کشف جرم را داشته باشد؟

ابتدا بهتر است مفهوم کشف جرم تبیین شود. در فرهنگ معاصر هزاره عبارت «کشف» یا «Detection» به معنای پیدا کردن، یافتن، شناسایی، تشخیص و آشکارسازی بیان شده است (حق شناس و همکاران، ۲۰۰۳: ۳۹۵). کشف جرم به معنای یافتن یا پیدا کردن جرم است و کاشف جرم کسی است که برای نخستین بار جرم را پیدا می‌کند. از این رو، بر حسب اینکه جرم توسط چه کسی پیدا می‌شود، کاشف جرم می‌تواند یک شهروند عادی، مقام رسمی اداری، پلیس و دادستان باشد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا قانونگذار می‌تواند فرد یا نهاد خاصی

۱. برای آگاهی از سیاست جنایی اقتدارگرا و محافظه کار بنگرید به: مارتی، می‌ری دلماس، (۱۳۹۳). نظام‌های بزرگ سیاست سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، انتشارات میزان؛ قیاسی، جلال‌الدین؛ افراسیابی، علی، (۱۳۹۳). «مدل‌بندی سیاست جنایی به لیبرال، محافظه کار و رادیکال»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۸.

را مسئول کشف جرم تعیین کند و در صورت مثبت بودن این پاسخ چه نهاد یا شخصی باید مسئولیت رسمی کشف جرم را عهده‌دار باشد؟ پلیس یا دادسرا؟

در پاسخ می‌توان گفت که کشف جرم یکی از عناصر بنیادین بازدارندگی مجازات‌ها است و در صورتی که مکانیسم کشف جرم کارکرد نداشته باشد جرایم ارتکاب یافته بدون مجازات می‌مانند و بازدارندگی و قدرت اربابی مجازات‌ها آثار پیشگیرانه خود را از دست می‌دهند. از این رو، تعیین نهاد تخصصی برای کشف جرم ضروری است، زیرا بازدارندگی مجازات‌ها را نمی‌توان به صلاحدید و عملکرد شهروندان رها کرد، به ویژه در جوامعی که شهروندان ارتباطات شبکه‌ای قوی‌ای دارند و جرایم ارتکاب یافته را به نهادهای رسمی گزارش نمی‌کنند. در پاسخ به پرسش دوم می‌توان مدّعی بود که نخست، نهاد کشف جرم باید در محیط‌های اجتماعی حضور گسترده‌ای داشته باشد و دوم، باید تخصص‌های لازم را برای کشف جرم داشته باشد؛ به ویژه در جرایمی مثل جرایم اقتصادی، جرایم درمانی-پزشکی و جرایم سایبری که کشف آنها به دانش و تخصص خاص نیاز دارد. به نظر می‌رسد به سه دلیل بتوان نهاد پلیس اداری را برای کشف جرم مناسب دانست: نخست اینکه گستردگی این نهاد در زمان‌ها و مکان‌های متنوع برای کشف جرم و امکان مداخله سریع برای دستگیری متهم مطلوب است؛ زیرا کارکنان نهاد تعقیب جرم (دادسرا) به لحاظ گستردگی مطلوبیت لازم را ندارند و نمی‌توانند در محیط‌های اجتماعی مختلف حاضر باشند و به کشف جرم و دستگیری متهم پردازند. دلیل دوم این است که تخصص‌گرایی در کشف جرم به ویژه با ظهور جرایم نوین ایجاب می‌کند که نهاد مسئول آن دارای تخصص‌های لازم باشد و بتواند در حداقل زمان ممکن در مکان مورد نظر حاضر شود و جرایم ارتکاب یافته را کشف کند. به عبارت بهتر در برخی جرایم، صرف حضور گسترده در زمان و مکان برای کشف جرم کافی نیست و لازم است در کنار حضور فیزیکی تخصص‌های لازم موجود باشند تا مسئول کشف جرم با استفاده از علم و دانش تخصصی خود بتواند وقوع جرم را تشخیص دهد. در واقع، یک افسر پلیس عادی و غیرمتخصص نمی‌تواند وقوع جرایم در بورس را تشخیص دهد

و حضور فیزیکی یا سایبری وی در محیط مورد نظر بی‌فایده است. دلیل سوم این است که به هر میزان وظایف و اختیارات در نظام عدالت کیفری تقسیم شوند، به همان میزان می‌توان انتظار داشت که سلامت نظام عدالت کیفری حفظ شود و احتمال اعمال نفوذ و مداخله غیرمجاز در سمت‌دهی به عدالت کیفری کاهش یابد؛ زیرا اعمال نفوذ به دو نهاد به مراتب سخت‌تر از اعمال نفوذ به یک نهاد است و بهتر است وظیفه کشف جرم به نهاد پلیس اداری و وظیفه تعقیب جرم^۱ به نهاد دادرسی واگذار شود.

۱-۲-۲. آیا دادستان می‌تواند اختیار انجام تحقیقات کیفری را داشته باشد؟

در خصوص اختیارات تحقیق جرم لازم است به این موضوع توجه شود که دادستان در فرایند عدالت کیفری طرف دعوی عمومی است و به نمایندگی از جامعه برای دفاع از منافع عمومی و اجرای عدالت مداخله می‌کند. دادستان یا کارکنان زیر مجموعه وی می‌توانند اقدامات مرتبط با گردآوری ادله یا قراین اثباتی جرم مشهود، ثبت مشخصات شهود، گردآوری ابزارهای جرم، تحقیقات ضروری در صحنه جرم مشهود و جز اینها را به نمایندگی از جامعه و در اجرای مقررات قانونی انجام دهند و ادله گردآوری شده و مظنون را به مرجع قضایی تحویل دهند، ولی اختیار انجام تحقیقات قضایی را ندارند؛ زیرا اصولاً تحقیقات توسط مقامی انجام می‌شود که جایگاهی بی‌طرف دارد و دادستان دارای وصف بی‌طرف بودن نیست. دادستان در فرایند عدالت کیفری دغدغه دفاع از نظم و منافع عمومی را دارد و این امر مانع از آن است که بتواند تحقیقات را انجام دهد. تحقیق برای تشخیص بزه‌کار از بزه‌ناکرده، مستلزم بی‌طرفی مقام تحقیق است و اصولاً نمی‌توان تصور کرد که طرف دعوی عمومی بتواند اقدامات مرتبط با تحقیقات را انجام دهد.

۱. در این مقاله برخلاف ماده یک آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از عبارت «تعقیب جرم» استفاده شده است؛ زیرا در عدالت کیفری جرم موضوعیت دارد و همیشه جرم مورد تعقیب قرار می‌گیرد و متهم نیز به واسطه ارتکاب جرم مورد تعقیب قرار می‌گیرد. از این رو، متهم نسبت به جرم اهمیت فرعی دارد. در برخی موارد که جرم کشف شده و متهم شناسایی نشده یا متهم شناسایی شده متواری است، تا زمان شمول مرور زمان باز هم جرم مورد تعقیب قرار می‌گیرد.

اینکه در اسناد بین‌المللی و از جمله توصیه‌های شورای اروپا در خصوص نقش دادستان در نظام عدالت کیفری مصوب ۲۰۰۰ برای تضمین بی‌طرفی و استقلال دادستان یا مقام تعقیب جرم توصیه‌هایی برای کشورهای عضو ارائه شده، در راستای تضمین استقلال عملکرد دادستان از قوه مجریه و احزاب سیاسی و عدم جانبداری از طرفین دعوی جنایی در تعقیب جرم است.

توصیه‌نامه شورای اروپا در خصوص نقش دادستان در نظام عدالت کیفری مصوب ۲۰۰۰ بیان می‌دارد که در کشورهایی که پلیس تحت ریاست دادستان کار می‌کند یا تحقیقات کیفری توسط دادستان یا تحت نظارت دادستان انجام می‌شود، باید ابزارهای مؤثر برای تضمین صدور دستورالعمل‌های مرتبط با اجرای اولویت‌های سیاست جنایی، ابزارهای لازم در ارتباط با گردآوری ادله اثبات جرم، کارکنان مورد نیاز، طول مدت تحقیقات کیفری، اطلاعات قابل ارائه به مقام تعقیب عمومی و امکان ارزیابی، کنترل و اعمال ضمانت‌اجراهای نقض مقررات قانونی فراهم باشند (پاراگراف ۲۲، توصیه ۱۹). در کشورهایی که پلیس به صورت مستقل از مقام تعقیب عمومی اقدام می‌کند، این توصیه‌نامه تنها بیان می‌دارد که دولت باید ابزارهای مؤثر را برای تضمین همکاری مناسب و کارکردی بین مقام تعقیب عمومی و پلیس فراهم کند. همچنین، باید یک مکانیسم مؤثر برای تحقیق شکایات علیه پلیس وجود داشته باشد که به صورت مستقل از پلیس عمل کند. این مکانیسم می‌تواند تحت اقتدار مقام تعقیب عمومی یا در اختیار یک کمیسیون مستقل شکایات یا بازرس ویژه معین برای پلیس باشد.

در کشور ایرلند، در حالی که مقام تعقیب عمومی هیچ عملکردی در رابطه با تحقیقات کیفری ندارد، دارای هیچ اختیاری در ارتباط با نظارت بر تحقیقات پلیسی نیست. در این کشور تعقیب جرایم مهم با دادستان است و پلیس مکلف است پس از کشف جرم پرونده را به اداره تعقیب عمومی ارسال کند. دادستان مکلف است هنگام وصول پرونده در مورد قانونی بودن اقدامات پلیس و ادله گردآوری شده، تحقیقات دقیق انجام دهد. در این سیستم - و نیز در نظام حقوقی نیوزیلند و پادشاهی متحده - تعقیب جرایم خرد با پلیس است و دادستان در این پرونده‌ها هیچ

نقشی ندارد. البته باید بیان داشت که اخیراً پلیس مکلف شده در تعقیب و تحقیقات کیفری جرایم خرد الزامات دستورالعمل‌های عمومی صادره از جانب مدیریت تعقیب عمومی^۱ و الزامات ناشی از دستورات خاص صادره در هر یک از پرونده‌ها را رعایت کند (هامیلتن، بی تا: ۱۳).

توصیه‌نامه شورای اروپا مصوب ۲۰۰۰ بیان می‌دارد: «موقعیت حقوقی، صلاحیت‌ها و نقش دادستان در فرایند عدالت کیفری نباید بر استقلال و بی‌طرفی قضات رسیدگی‌کننده تردیدی وارد کند و به ویژه این موضوع در این توصیه‌نامه بیان شده که یک شخص نباید در عین حال وظایف قاضی دادگاه و مقام تعقیب عمومی را انجام دهد» (پاراگراف ۱۷، توصیه ۱۹). این توصیه به ویژه در نظام‌هایی کاربرد دارد که تعقیب عمومی بخشی از قوه قضائیه است؛ زیرا در این نظام‌ها امکان اعمال نفوذ دادستان در رسیدگی‌های قضایی متصور است و باید مکانیسم‌هایی طراحی و اجراء شوند که امکان رسیدگی مستقل و بی‌طرف مقامات قضایی تحت نفوذ و دیدگاه‌های دادستان قرار نگیرد. همچنین، این توصیه به معنای آن نیست که فردی که تحصیلات حقوقی دارد نمی‌تواند تکالیف قضایی یا تعقیب عمومی را انجام دهد، بلکه به این معنا است که یک فرد در یک زمان نمی‌تواند هر دو نقش را ایفاء کند؛ زیرا انجام وظایف قضایی مستلزم بی‌طرفی مقام قضاوت‌کننده است و تجمیع اختیارات برای منافع عدالت مضر است.

۱-۲-۳. آیا دادستان اختیار اعتراض به تصمیمات قضایی را دارد؟

مبنای تجدیدنظرخواهی اصلاح رأی یا حکم قضایی اشتباه است. تجدیدنظرخواه معتقد است که رسیدگی به دعوا در یک مرجع بالاتر که دقیق‌تر از مرجع بدوی رسیدگی می‌کند، می‌تواند اشتباهات رأی بدوی را آشکار کند. امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی صادره در دو حالت متصور است: نخست، تجدیدنظر از رأی محکومیت متهم و دوّم، تجدیدنظر از رأی برائت وی. تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی محکومیت متهم نیز دو حالت دارد که در حالت نخست دادستان معتقد است مجازات محکوم علیه کمتر از مجازات قانونی است و در حالت دوّم، دادستان

1. The Director of Public Prosecution.

به مجازات خفیف تر یا برائت محکوم علیه اعتقاد دارد و درخواست تخفیف یا نقض محکومیت را دارد. هرچند ممکن است با توجه به جایگاه دادستان در تعقیب کیفری، احتمال تجدیدنظرخواهی از رأی محکومیت برای نقض رأی یا تخفیف آن بعید به نظر برسد، ولی همان گونه که در مباحث پیشین بیان شد این نوع تجدیدنظرخواهی مغایرتی با رسالت دفاع از منافع عمومی ندارد؛ زیرا مجازات بزه ناکرده یا مجازات شدیدتر بزهکاری که مستحق مجازات خفیف است، با مصالح عمومی جامعه همسو نیست. از این رو، به نظر می رسد این نوع تجدیدنظرخواهی با جایگاه دادستان منافاتی ندارد. در بند «پ» ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از عبارت «عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات» استفاده شده و به نظر می رسد دادستان نمی تواند نسبت به محکومیت متهم اعتراض کند و مفاد این عبارات ناظر به اعتراض دادستان به احکامی است که میزان مجازات یا عنوان جرم موضوع محکومیت، با قانون انطباق ندارد. موضوعی که در این قسمت مطالعه می شود امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از آراء برائت است. با توجه به اینکه در فرض اخیر متهم یک بار برائت حاصل کرده، تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی برائت حاصله، متهم را در معرض محاکمه مجدد یا مجازات برای رفتاری قرار می دهد که پیش تر برای آن رأی برائت صادر شده است. از این رو، مسئله در مواردی است که رأی به برائت متهم صادر شده است. در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد: در دیدگاه نخست مقام تعقیب عمومی اختیار تجدیدنظرخواهی از رأی برائت متهم را ندارد. این دیدگاه در قالب منع محاکمه مجدد قرار می گیرد. منع محاکمه مجدد از منع مجازات مجدد متفاوت است. در قاعده منع محاکمه مجدد فردی که یک بار طرف دعوا قرار گرفته نباید بار دیگر به اتهام همان جرم در فرایند عدالت کیفری قرار گیرد. مبنای این دیدگاه را می توان در کاهش هزینه های تجدید رسیدگی برای جامعه و متهم، عدم ابطال رأی صادره توسط هیئت منصفه در نظام های آنگلو- امریکن توسط یک مرجع غیرانتخابی و افزایش قطعیت و اعتبار آراء صادره خلاصه کرد. در

دیدگاه دوّم اختیار تجدیدنظرخواهی برای دادستان پیش‌بینی شده و دادستان به مثابه متهم می‌تواند به آراء صادره اعتراض کند.

منع محاکمه و مجازات مجدد برای نخستین بار در حقوق روم قاعده‌مند شد. از منظر بلاکستن (۱۷۶۶) فرار ده گناهکار از مجازات بهتر از آن است که یک بی‌گناه متضرر شود. این قاعده در اصلاحیه پنجم قانون اساسی آمریکا مصوب ۱۷۹۱ در قالب این ادبیات قانونی قرار گرفت: «زندگی یا تمامیت جسمانی هیچ‌کس نباید به دلیل ارتکاب یک جرم دو بار در معرض خطر قرار گیرد».^۱ اگرچه عدم امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی برائت متهم در کاهش محکومیت‌های اشتباه بزه‌ناکردگان مؤثر است، در عین حال می‌تواند در افزایش نرخ برائت اشتباه بزه‌کاران نیز مؤثر باشد. از این رو، می‌توان مدّعی بود که تمایل به عدم امکان تجدیدنظرخواهی دادستان در کشورهایی بیشتر است که برای رعایت حقوق شهروندی و پیشگیری از محکومیت اشتباه آنها، امکان برائت و آزادی اشتباه بزهکاران را نادیده گرفته‌اند. امکان اعتراض به آراء قضایی از سوی مقام تعقیب عمومی را می‌توان از چند منظر بررسی کرد. نخست در موردی که رأی به محکومیت متهم صادر شود و دادستان مستند به قراین معقول معتقد باشد که متهم به اشتباه محکوم شده است. در این صورت، رسالت حمایت از حقوق جامعه ایجاب نمی‌کند که بزه‌ناکرده‌ای که به اشتباه در معرض اتهام قرار گرفته، محکوم شود. همچنین، این موضوع از این منظر نیز قابل بررسی است که متهم عضوی از جامعه است و از این حیث منافی که دادستان به دنبال تضمین آنهاست، منافع متهم را نیز پوشش می‌دهد. از این رو، اعتراض به رأی محکومیت متهم در مواردی که دادستان مستند به قراین معقول اعتقاد به بی‌گناهی وی دارد، نمی‌تواند دور از انتظار باشد. این استدلال وقتی تقویت می‌شود که با اجرای آن می‌توان از میزان محکومیت‌های اشتباه کاست.

۱. «بسیاری از محققان هنگام بحث در مورد عدم اختیار دادستان در تجدیدنظرخواهی از رأی برائت متهم به این اصلاحیه ارجاع می‌دهند» (ریزلی، ۲۰۱۰: ۸۱).

دیوان عالی ایالات متحده در ادامه این قاعده را در چارچوب سه گونه توسعه داد: ۱. منع مجازات مجدد برای یک جرم؛ ۲. منع محاکمه مجدد بعد از محکومیت و ۳. منع محاکمه مجدد بعد از براءة متهم. با توجه به اینکه در مورد دو گونه نخست مطالعات زیادی انجام شده، در ادامه به گونه سوم این قاعده درباره تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی براءة متهم پرداخته می‌شود.

در ۱۹۰۴ دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در پرونده گپنر علیه ایالات متحده استدلال کرد رسیدگی مجدد متعاقب تجدیدنظرخواهی باعث می‌شود برای یک جرم دوبار رسیدگی شود و این امر باید توسط مقررات قانون اساسی مربوط به منع محاکمه و مجازات مکرر محدود شود. این حکم با پنج رأی موافق و چهار رأی مخالف صادر شد. قاضی هلمس در مخالفت با این رأی بیان داشت مسیر رسیدگی شامل تجدیدنظرخواهی به عنوان بخشی از رسیدگی قضایی ادامه‌دار تلقی می‌شود. همچنین او بیان کرد این رأی مخالف رویه دیوان است که در آن رسیدگی مجدد متعاقب نقض یک محکومیت تجویز شده است (ریزولی، ۲۰۱۰: ۸۴). در ادامه با تصویب قوانین مرتبط با تجدیدنظر در ۱۹۰۷ و ۱۹۷۰ دایره تجدیدنظرخواهی‌ها افزایش یافت. نخستین تغییر با تصویب قانون تجدیدنظر جنایی مصوب ۱۹۰۷ ایجاد شد که امکان تجدیدنظر از آرای قضایی را در مواردی که منع محاکمه و مجازات مجدد نقض نشود، تجویز می‌کرد. دومین اصلاح مقررات قانونی با تصویب قانون تجدیدنظر جنایی ۱۹۷۰ انجام شد که در آن برخی دیگر از موارد تجدیدنظر تجویز شد. با این دو قانون اختیار مقامات تعقیب در تجدیدنظر از آرای قضایی با رعایت این شرط که قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد نقض نشود، توسعه یافت. دیوان عالی آمریکا در رأی خود رویه قضایی خوبی را در خصوص اصلاح و بهبود قلمروهای عدم تجدیدنظر از آرای براءة ایجاد کرد. در پرونده گرین علیه ایالات متحده (۱۹۵۷) متهم در مرحله تجدیدنظر به قتل عمد درجه یک محکوم شد و در مقایسه با محکومیت در رسیدگی بدوی که به قتل عمدی درجه دو محکوم شده بود، شدیدتر تلقی می‌شد. دیوان رأی دادگاه تجدیدنظر را نقض و استدلال کرد که اگرچه هیئت منصفه بدوی براءة از قتل عمدی درجه یک را به صراحت بیان نکرده،

ولی نظر هیئت منصفه به محکومیت به قتل عمدی درجه دو به مفهوم ضمنی برائت از اتهام قتل عمدی درجه یک است و به این ترتیب تجدید رسیدگی برای اتهام قتل عمدی درجه یک را تجویز نکرد (United States. Dept. of Justice, 1987).

در کشور انگلستان به عنوان کشوری که قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد در آن تاریخچه‌ای طولانی دارد، در ۱۹۸۴ مجلس گردها بیان داشت که تجدیدنظرخواهی مقام تعقیب جرم در صورتی جایز است که رسیدگی بدوی خیلی ناقص باشد و دلیل جدید و قانع کننده‌ای کشف شود. در قانون عدالت جنایی انگلستان مصوب ۲۰۰۳ تجدیدنظرخواهی از آراء برائت در مواردی پذیرفته شد که جرم خیلی مهم باشد و دلیل جدید و قانع کننده‌ای کشف شود. بند ۱۸ ماده ۱۱ منشور کانادایی حقوق و آزادی‌ها بیان می‌کند: «هر شخصی که متهم به ارتکاب جرمی باشد (...)-۱۸- اگر در پایان برائت حاصل کند، نباید برای همان جرم دوباره مورد رسیدگی قرار بگیرد و اگر در پایان گناهکار شناخته و مجازات شود، نباید برای آن دوباره مورد رسیدگی و مجازات مکرر قرار گیرد». هدف این مقررات قانونی که در نظام‌های حقوقی آنگلو-امریکن جریان دارد این است که از محاکمه مجدد بزه‌ناکردگان جلوگیری شود. این رویکرد تحت عنوان اختیار تجدیدنظرخواهی نامتقارن^۱ شناخته می‌شود که در آن اختیار تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی برائت متهم در مقایسه با تجدیدنظرخواهی متهم از محکومیت، محدودتر است.

در نظام‌های حقوقی رومی-ژرمنی سیستم حق تجدیدنظرخواهی متقارن^۲ جریان دارد و امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از آرای برائت تجویز شده است، چنانکه دادستان به مثابه متهم می‌تواند به رأی صادره اعتراض کند. «این نظام تجدیدنظرخواهی در فرانسه، آلمان، اسپانیا، آرژانتین، فدراسیون روسیه، اسرائیل، چین و ژاپن جریان دارد» (Khanna, 2001). ایتالیا تا سال ۲۰۰۶ تابع نظام تجدیدنظرخواهی متقارن بود، ولی در این سال مقررات ماده ۵۹۳/۲ قانون آیین دادرسی کیفری به سمت نظام نامتقارن جهت‌گیری کرد و تجدیدنظرخواهی با رعایت دو شرط

1. Asymmetric procedure.
2. Symmetrical appeal system.

امکان پذیر شد: در صورتی که دادستان دلایلی «جدید» و «سرنوشت ساز» به دست آورد که نشان دهند حکم براءت صادره اشتباه است. این قانون یک سال عمر داشت و در فوریه ۲۰۰۷ توسط رأی شماره ۲۶ دادگاه قانون اساسی ایتالیا مغایر قانون اساسی شناخته شد.

بررسی جایگاه و اختیارات دادستان در نظام کیفری بین المللی نیز مفید است. مطالعه مقررات شکلی حاکم بر دیوان کیفری بین المللی می تواند الگویی از نظام تلفیقی را تبیین کند. شناخت نقش دوگانه دادستان و قاضی شعبه مقدماتی در طول مرحله تحقیقات که به شدت تحت تأثیر الگوی تفتیشی است، از منظر توزیع اختیارات و تلفیق الگوهای رسیدگی کیفری مهم است. بر اساس قاعده ۲۰ آیین دادرسی و ادله اثباتی در دیوان کیفری بین المللی، اداره دادستانی مسئولیت انجام همه امور مرتبط با تحقیقات اولیه^۱ را بر عهده دارد^۲ و نقشی شبیه به مقام تحقیقات رسمی را ایفاء می کند. اداره دادستانی شبیه الگوی تفتیشی، موظف است هر دو نوع ادله مربوط به براءت و محکومیت را جستجو کند^۳ و یک تکلیف گنشی بر عهده این اداره نهاده شده است تا همه دلایل مربوط به براءت را کشف کند. اختیار انجام تحقیق در اداره دادستانی با یکی از روش های سه گانه مندرج در ماده ۱۳ اساسنامه رم، یعنی ارجاع یکی از دولت های عضو، ارجاع شورای امنیت سازمان ملل متحد یا تحقیقات مقتضی^۴ آغاز می شود. همچنین، دادستان هنگام تصمیم گیری در مورد شروع تحقیقات باید بررسی کند آیا اطلاعات موجود مبنای معقولی برای این اعتقاد ایجاد می کند که یکی از جرایم در صلاحیت دیوان واقع شده یا در حال وقوع است یا خیر؟ آیا بر اساس ماده ۱۷ اساسنامه رم (صلاحیت تکمیلی) پرونده در دیوان کیفری بین المللی قابل طرح است یا خیر؟ بر اساس بند یک (ج) ماده ۵۳ دادستان باید بررسی کند آیا دلایل ماهوی دیگری وجود دارند که نشان دهند انجام تحقیقات به نفع عدالت نیست؟ بر اساس

1. Initial investigation.
2. Rules of procedure and evidence of the international criminal court, icc-asp/1/3 rule 20(1)(b) (2002).
3. Rome statute of the international criminal court, 2187 u.n.t.s. 3 54(1)(a), july 17, 1998.
4. Proprio motu.

بند ۳ ماده ۱۵ اساسنامه رم، در دیوان کیفری بین‌المللی یک رویکرد دولایه‌ای در مورد تحقیقات در پیش گرفته شده است: نخست، دادستان اختیار تصمیم‌گیری در مورد اینکه تحقیقات انجام شود یا خیر؛ دوّم، شعبه مقدماتی^۱ باید مجوز انجام تحقیقات را صادر کند. لزوم صدور مجوز از سوی یک مقام قضایی اختیارات دادستان را به شدت تعدیل می‌کند؛ همان اختیاری که در الگوی اتهامی در قلمرو انحصاری دادستان قرار داشت. در این نظم حقوقی، تحقیقات کیفری بدون صلاحدید دادستان و تجویز شعبه مقدماتی امکان‌پذیر نیست و اختیارات شروع تحقیقات بین این دو مرجع توزیع شده است. به عبارت بهتر دادستان نقش واسط بین دو ویژگی از دو الگوی متفاوت رسیدگی کیفری را ایفاء می‌کند و باید این دو را با هم سازش دهد.

این توزیع اختیارات برای سازش دو مبنای تحقیقات کیفری در پرونده‌های در صلاحیت دیوان است؛ نخست، مبنای امنیت و صلح بین‌المللی که بُعد سیاسی-امنیتی دارد و دادستان مدافع آن است. دوّم، مبنای عدالت که بُعد قضایی دارد. این توزیع اختیارات موجب شده است که صلح و امنیت بین‌المللی به همراه عدالت قضایی در شروع تحقیقات کیفری مورد توجه قرار گیرد و در صورت فقدان هریک از این دو مورد، تحقیقات انجام نشود. شعبه مقدماتی در جریان رسیدگی به درخواست مجوز واصله از دادستان، درخواست دادستان و موضوعات حمایت‌کننده این درخواست را بررسی می‌کند و در صورتی مجوز صادر می‌کند که یکی از جرایم در صلاحیت دیوان واقع شده باشد و موضوع صلاحیت تکمیلی دیوان رعایت شده باشد. بر اساس بند ۴ ماده ۵۰ قواعد رسیدگی و ادله اثباتی دیوان کیفری بین‌المللی، شعبه مقدماتی در جریان رسیدگی به درخواست دادستان می‌تواند ادله دیگری از دادستان بخواهد یا حتی جلسه رسیدگی به استماع درخواست دادستان را برگزار کند. در صورتی که دادستان بر اساس بندهای ۱ و ۲ ماده ۵۳ اساسنامه رم تصمیم به شروع تحقیقات نگیرد، بازبینی این تصمیم توسط

1. Pre-Trial Chamber.

شعبه مقدماتی منوط به درخواست دولت عضو است و درخواست دولت عضو باید مبتنی بر دلایلی باشد که شعبه مقدماتی بتواند از دادستان بخواهد در تصمیمش تجدیدنظر کند. در این صورت اگر دادستان بازهم تصمیم به شروع تحقیقات نگیرد، شعبه مقدماتی دیگر اختیاری نخواهد داشت. در صورتی که تصمیم دادستان بر عدم تحقیقات بر اساس بند ۳ ماده ۵۳ باشد، شعبه مقدماتی می‌تواند به ابتکار خود بازبینی در تصمیم را از دادستان بخواهد. در این صورت دادستان مکلف است تحقیقات یا تعقیب را انجام دهد. بنابراین، بازهم در این بند اختیاری به شعبه مقدماتی داده شده است که بر اساس آن می‌تواند دادستان را مکلف به انجام تحقیقات کند. این اختیار شعبه مقدماتی بر الگوی تفتیشی مبتنی است و اختیار دادستان را به یک مرجع قضایی انتقال داده است. بر اساس بند ۲ ماده ۱۸ اساسنامه رم، اختیار دیگری که برای شعبه مقدماتی به رسمیت شناخته شده این است که می‌تواند اصل صلاحیت تکمیلی را لغو کند. این اصل ایجاب می‌کند دادستان پرونده ارجاع شده به وی یا درخواست دولت عضو را به دولتی تسلیم کند که جنایت بین‌المللی در قلمرو آن واقع شده است. بر اساس بند ۳ ماده ۵۵ قواعد دادرسی و ادله دیوان کیفری بین‌المللی، در مواردی که تحقیقات توسط دولت مربوط آغاز شده باشد، تحت شرایطی این اختیار به دادستان داده شده است که تحقیقات را آغاز کند و شعبه مقدماتی اختیار صدور مجوز را دارد.

نقش دادستان در دیوان کیفری بین‌المللی با الگوی تفتیشی هم‌خانواده است که در آن اداره دادستانی به عنوان یک مرجع بی‌طرف و مستقل برای احراز واقعیت تلقی می‌شود و موظف است به صورت برابر هر دو نوع ادله اثباتی محکومیت و براءت متهم را گردآوری کند. اخذ مجوز قضایی شروع تحقیقات از شعبه مقدماتی نیز یکی از موارد جدایی از الگوی ناب تفتیشی است که در آن قاضی و دادستان به عنوان مقام تحقیق به صورت هماهنگ با یکدیگر اقدام می‌کنند. همچنین، بر اساس بندهای ۲ و ۳ ماده ۶۰ اساسنامه رم، شعبه مقدماتی اختیار بررسی و

تصمیم‌گیری درباره درخواست‌های مرتبط با آزادی موقت متهمان در انتظار رسیدگی دادگاه را دارد که به صورت دوره‌ای قابل بازبینی است.

۲. جایگاه و اختیارات دادستان در آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

در این قسمت در پرتو مطالب قسمت پیشین به رویکرد آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند رسیدگی کیفری پرداخته می‌شود. پیش از ورود به بحث بهتر است به طور خلاصه به مطالعات پیشین اشاره شود. در خصوص امکان‌سنجی حذف دادرسی، برخی وجود دادرسی را ضروری دانسته و دادرسی را از حقوق و اختیاراتی برخوردار می‌دانند که از طریق کشف و تعقیب جرایم مسئول برقراری نظم عمومی در جامعه است (باطنی، ۱۳۷۱). برخی دیگر ضمن تأیید وجود دادرسی معتقدند که باید مقام تعقیب از مقام رسیدگی‌کننده جدا باشد؛ زیرا وحدت این دو مقام (دادستان و قاضی) با عدالت کیفری، استقلال قضات و عقل‌سازگاری ندارد (پروانه، ۱۳۷۸). مطالعات مذکور مقررات سابق را بررسی کرده‌اند و جای مطالعه مقررات قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ خالی است.

۲-۱. جایگاه دادستان در فرایند رسیدگی کیفری

ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ چنین مقرر می‌کند: «تعقیب متهم و اقامه دعوا از جهت حیثیت عمومی بر عهده دادستان و اقامه دعوا و درخواست تعقیب متهم از جهت حیثیت خصوصی با شاکی یا مدعی خصوصی است». ماده ۲۲ این قانون نیز مقرر می‌کند: «به منظور کشف جرم، تعقیب متهم،^۱ انجام تحقیقات، حفظ حقوق عمومی و اقامه دعوی لازم در این مورد، اجرای

۱. به نظر می‌رسد بهتر است به جای عنوان «تعقیب متهم» از عنوان «تعقیب جرم» استفاده شود؛ زیرا در فرایند عدالت کیفری «جرم» موضوعیت دارد و تعقیب متهم فرع بر وقوع «جرم ادعایی» است. جایگزین شدن عنوان مذکور از جهت کاهش بار برچسب زنی نیز مفید است، چراکه در عنوان «تعقیب جرم» برچسب کیفری بر رفتار بزه‌کارانه بار می‌شود، ولی در عنوان «تعقیب متهم» برچسب کیفری بر متهم و افرادی که مورد تعقیب قرار گرفته‌اند، الصاق می‌شود. در تحقیق حاضر به غیر از استنادات قانونی که ضرورت امانت‌داری بر آن حاکم است، از عنوان «تعقیب جرم» استفاده می‌شود.

احکام کیفری، انجام امور حسبی و سایر وظایف قانونی، در حوزه قضایی هر شهرستان و در معیت دادگاه‌های آن حوزه، دادرسی عمومی و انقلاب و همچنین در معیت دادگاه‌های نظامی استان، دادرسی نظامی تشکیل می‌شود». مطابق ماده ۲۳ ریاست دادرسی با دادستان است و بر اساس ماده ۲۷ برای نظارت بر حسن اجرای مقررات قانون مذکور و اجرای محکومیت‌های کیفری، اختیارات نظارتی برای دادستان پیش‌بینی شده است. ارائه تعلیمات لازم و نظارت بر ضابطان دادگستری از جمله اختیارات دیگری است که در ماده ۲۸ برای دادستان پیش‌بینی شده است. در مواد ۴۳، ۴۴ و ۵۴ امکان اتخاذ تصمیمات قضایی برای دادستان پیش‌بینی شده و از دادستان به عنوان «مقام قضایی» یاد شده است. هر چند از منظر برخی پژوهشگران «باید با قاضی تلقی کردن اعضای دادرسی سلامت و حسن اجرای فرایند کیفری را تضمین کرد» (کوشکی، ۱۳۸۷: ۷۲)، با این حال، نمی‌توان مقام تعقیب دعوای عمومی را با مقام قضایی جمع کرد و برای تضمین بی‌طرفی، استقلال و عدم اعمال نفوذ به دادستان و اعضای دادرسی نوعی مصونیت مشابه مصونیت قضایی را پیش‌بینی کرد تا از اعمال نفوذ بر اعضای دادرسی پیشگیری نمود.

مطالعه این مقررات از رویکرد دوگانه قانونگذار ایران به دادستان پرده بر می‌دارد که در قالب آن دادستان از سویی به عنوان طرف دعوای عمومی شناخته شده و از سوی دیگر اختیارات قضایی و نظارت بر مقامات تحقیق را به دادستان داده است. بر اساس مواد ۲۲، ۲۳، ۲۷ و ۲۸، دادستان به نمایندگی از جامعه تعقیب دعوای عمومی را عهده‌دار است. بنابراین، بر اساس این مقررات جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری، نمایندگی از منافع و نظم عمومی است و برای تضمین ادعای عمومی ناشی از وقوع جرم، اقامه دعوا می‌کند. بر اساس مواد ۴۳، ۴۴ و ۵۴ از دادستان به عنوان یک مقام قضایی یاد شده و در ماده ۹۲ اختیار انجام تحقیقات مقدماتی در جرایم غیر از ماده ۳۰۲ در صورت عدم حضور بازپرس برای دادستان یا دادیار به رسمیت شناخته شده است.

با جمع مقررات قانونی مذکور می‌توان مدعی بود که قانونگذار ایران برای دادستان جایگاه دوگانه‌ای پیش‌بینی کرده است. اگرچه ظاهر مقررات قانونی و عنوان دادستان در تضمین حقوق و منافع عمومی، تداعی‌کننده این تصور است که دادستان طرف مقابل متهم است، ولی در برخی موارد مقرراتی برای تضمین حقوق و آزادی‌های متهم پیش‌بینی شده است. برای نمونه می‌توان به مقررات مواد ۲۲۱ و ۲۴۰ قانون مذکور اشاره کرد که برای تضمین آزادی متهم، موافقت دادستان برای بازداشت موقت لازم است. به این ترتیب، پس از صدور قرار بازداشت متهم توسط بازپرس، باید موافقت دادستان اخذ شود و در صورت عدم موافقت، دادگاه صالح به رسیدگی به جرم موضوع اتهام در مقام حل اختلاف رأی صادر می‌کند. مقررات مشابهی برای تضمین آزادی متهم در ماده ۱۰۶ به رسمیت شناخته شده و بر اساس آن بازپرس مکلف شده پیش از مرخصی، انتقال و مانند آن تکلیف متهمان بازداشتی را معین کند تا متهمی به ناحق در بازداشت نماند. در خصوص حمایت از آزادی متهم و ضرورت اخذ موافقت دادستان، به نظر می‌رسد مشکلی وجود ندارد؛ زیرا متهم عضوی از جامعه است و هنوز جرم وی اثبات نشده و حمایت از حقوق و آزادی‌های وی نیز در گستره وظایف دادستان قرار دارد. در خصوص جایگاه قضایی دادستان و اختیارات انجام تحقیقات در جرایم غیر از موضوع ماده ۳۰۲ و نظارت بر اقدامات بازپرس و ضابطان قضایی، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا اختیارات تحقیقات و نظارت بر مقام تحقیق با جایگاه دادستان در دعوای کیفری سازگاری دارد یا خیر؟

در پاسخ می‌توان بیان داشت که جایگاه دادستان در دعوای عمومی مانع از آن است که بتواند تحقیقات کیفری جرایم کم‌اهمیت را انجام دهد یا بر مقام تحقیق (بازپرس) نظارت داشته باشد. برخی پژوهشگران معتقدند: «هدف از تفکیک وظایف در فرایند عدالت کیفری، حفظ حقوق و آزادی‌های فردی، جلوگیری از استبداد قضایی و بی‌طرفی قاضی است. تجمع وظایف در سرعت فرایند و کارآمدی آن مؤثر است، ولی از منظر حقوق بشری ایراد دارد» (کوشکی، ۱۳۸۷: ۳۰). انجام تحقیقات مقدماتی توسط دادستان یا تفویض اختیار نظارت بر بازپرس به دادستان، به مثابه تفویض این اختیارات به شاکی است. تفویض این اختیارات به دادستان به این معنی است که

طرف دعوا وظیفه تحقیقات در ادعاهای خود را عهده‌دار است! این امر با ضرورت بی طرف بودن مقام تحقیق منافات دارد و اصلاح مقررات قانونی ضروری است.

نظر به مطالب پیش گفته می‌توان مدعی بود که اختیارات تحقیق و نظارت بر مقام تحقیق و ضابطان قضایی مغایر جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری جاری در نظام حقوقی ایران است و عدالت کیفری و تضمین سلامت آن ایجاب می‌کند اختیارات تحقیق و نظارت بر مقامات تحقیق از وی سلب و به یک مقام بی طرف واگذار شود. همچنین، ضرورت موافقت دادستان با قرارهای نهایی بازپرس، مغایر اصل تساوی سلاح‌ها بین متهم، شاکی و دادستان است و با جایگاه دادستان به عنوان طرف دعوای عمومی سازگار نیست. از این رو، لازم است این اختیارات افتراقی دادستان سلب شود و دادستان به جایگاه خود عقب‌نشینی کند.

در خصوص اینکه دادستان رئیس دادرسی است و بازپرس در این ساختار کار می‌کند، می‌توان این راهکار را مطرح کرد که برای ممانعت از احتمال اعمال نفوذ دادستان در تحقیقات مقدماتی بهتر است بازپرسی از دادرسی جدا شده و زیر نظر دادگاه صالح به اصل جرم، تحت عنوان رسیدگی مقدماتی یا شعبه مقدماتی اقدام کند. ضرورت اجرای این راهکار در نظام حقوقی ایران از آنجا است که نتایج تحقیقات مقدماتی تأثیری بنیادین بر سمت و سوی رسیدگی قضایی دادگاه دارد یا در حداقل شرایط متصور، تأثیر تحقیقات مقدماتی و قرارهای صادره در این مرحله، مدت زیادی در رسیدگی دادگاه جلوه‌های خود را حفظ می‌کند. به عنوان مثال فردی که در مرحله تحقیقات مقدماتی با قرار بازداشت موقت به بازداشتگاه معرفی می‌شود، سلب آزادی وی در رسیدگی دادگاه نیز ادامه می‌یابد و زمان و تحقیقات زیادی لازم است تا بر اساس آن بتوان قرار تأمین متهم را تخفیف داد.

۲-۲. اختیارات دادستان در فرایند رسیدگی کیفری

اختیارات دادستان در فرایند رسیدگی کیفری در قالب چند دسته‌بندی قابل بحث است. در ادامه اختیارات دادستان در قالب اختیارات تعقیب جرم، اختیارات انجام تحقیقات کیفری و اختیارات اجرای حکم بررسی می‌شود.

۲-۲-۱. اختیارات تعقیب جرم

مهم‌ترین وظیفه دادستان تعقیب جرم است. فصل سوم قانون آیین دادرسی کیفری به وظایف و اختیارات دادستان پرداخته و جهات قانونی شروع به تعقیب را در ماده ۶۴ مقرر کرده است. با تدقیق بر این جهات ملاحظه می‌شود که در وضعیت موجود نظام منسجمی از کشف و تعقیب جرم موجود نیست و این بی‌نظمی به عدم تعقیب جرم و کاهش بازدارندگی مجازات‌ها منتهی می‌شود. چنانکه در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اختیارات قانونی کشف جرم به دادسرا به ریاست دادستان داده شده و ضابطان دادگستری تحت نظارت دادستان اقدامات مربوط به کشف جرم را انجام می‌دهند. نقش کشف جرم در عمل توسط پلیس اداری انجام می‌شود و قانوناً در گستره اختیارات دادسرا قرار گرفته است. عدم شناسایی نهاد مستقل کشف جرم به بی‌علاقه‌گی و فقدان انگیزش قانونی برای کشف تخصصی و علمی جرم منتهی شده و این نقصان به عدم تعقیب بخشی از جرایم منتهی می‌شود. با عنایت به وقوع جرم در گستره‌های زمانی و مکانی وسیع، ضروری است قانونگذار با تفصیل بیشتری نهادهای کشف جرم متخصص را به رسمیت بشناسد تا بدین‌سان جرایم ارتکاب‌یافته کشف و تعقیب شوند.

موضوع دیگری که در این قسمت لازم به بررسی است، به تعقیب جرایم ارتكابی علیه افراد آسیب‌پذیر اختصاص دارد. بر اساس ماده ۶۴ اعلام و اخبار اشخاص موثق و مطمئن به عنوان یکی از جهات تعقیب جرم یاد شده است. ماده ۶۶ چنین مقرر کرده است: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آنها درباره حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و ناتوان جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق

شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرایم ارتكابی در زمینه‌های فوق‌اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی جهت اقامه دلیل شرکت و نسبت به آراء مراجع قضایی اعتراض نمایند. تبصره ۱- در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام مطابق این ماده ضروری است...». چنانکه ملاحظه می‌شود، قانونگذار حق اعلام جرم را برای سازمان‌های مردم‌نهاد به رسمیت شناخته است. با عنایت به اینکه اعلام جرم در ماده ۶۴ به رسمیت شناخته شده و هر شخص مورد اعتماد می‌تواند اعلام جرم کند، به نظر می‌رسد شناسایی این حق برای سازمان‌های مذکور بی‌فایده است و هیچ نیازی به وضع مجدد این حق وجود ندارد. به نظر می‌رسد در این موارد بهتر است «حق شکایت» برای سازمان‌های مذکور شناسایی شود و سازمان‌های مذکور بتوانند از جانب افراد، گروه‌ها و جنسیت‌های آسیب‌پذیر طرح شکایت کنند تا حقوق شاکی برای آنها اجراء شود و بتوانند برای تضمین حقوق افراد آسیب‌پذیر اقدام کنند. دومین موضوعی که باز هم قابل نقد به نظر می‌رسد به مقررات تبصره ۱ آن مربوط می‌شود. بر اساس مقررات این تبصره در مواردی که جرم ارتكاب یافته بزه‌دیده خاص داشته باشد، اخذ رضایت وی برای اقدام مطابق این قانون لازم است. یعنی همان اعلام جرمی که در عموم جرایم هر فردی می‌تواند انجام دهد و به شرح فوق مورد بحث قرار گرفت، در مواردی که بزه‌دیده خاص دارد منوط به رضایت بزه‌دیده است! با جمع مقررات مذکور ملاحظه می‌شود که قانونگذار به جای اینکه در این موارد حقوق بیشتری را برای افراد آسیب‌پذیر در نظر بگیرد با حرکت قهقرایی وضعی بدتری را برای آنها ترسیم کرده و حتی اعلام این جرایم را منوط به اخذ رضایت بزه‌دیده کرده است، غافل از اینکه این بزه‌دیدگان در اغلب موارد به دلیل ترس از بزه‌کار یا عدم اطلاع از حقوق قانونی خود چنین رضایتی را نمی‌دهند و منوط کردن تعقیب جرم به رضایت بزه‌دیده مطلوب نیست. با عنایت به تحولات اجتماعی حاضر ضروری است که این جرایم دارای ماهیت عمومی قلمداد شوند تا از طریق اعلام جرم نیز قابل تعقیب باشند. به این ترتیب، در صورت

شکایت بزه‌دیده در عموم جرایم و اعلام جرم در جرایم قابل گذشت، دادستان مکلف به تعقیب جرم است.

۲-۲-۲. اختیارات انجام تحقیقات کیفری

همان گونه که در مباحث پیشین بیان شد، قابل نقدترین اختیاراتی که برای دادستان در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۷۸ وجود داشت و در ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز با محدودیت‌هایی ادامه دارد، به انجام تحقیقات مقدماتی در جرایم غیر از موضوع ماده ۳۰۲ و نظارت بر بازپرس و ضابطان دادگستری مربوط می‌شود. در خصوص ایرادهای انجام تحقیقات مقدماتی در جرایم غیر از ماده ۳۰۲ پیش‌تر مطالبی مطرح شد. در ادامه به نظارت دادستان بر بازپرس و ضابطان دادگستری پرداخته می‌شود.

بر اساس ماده ۷۳ اختیار نظارت بر بازپرس و ارائه تعلیمات لازم به وی به رسمیت شناخته شده است. این در حالی است که بازپرس مقام تحقیق است و باید بین دو ادعا تحقیق کند که کدام یک از ادعاها درست است. شناخت اختیار نظارت و ارائه تعلیمات برای دادستان از سویی مغایر معیار تساوی سلاح‌ها است؛ زیرا چنین اختیاری برای متهم شناسایی نشده و درست به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر حاکی از تفوق علمی و اداری دادستان بر بازپرس است، در حالی که این موضوع نیز درست نیست؛ زیرا بازپرس مقام تحقیق است و باید هر دو طرف را در نظر بگیرد، ولی دادستان عموماً طرف دعوای عمومی است. در ماده ۱۰۵ بازپرس مکلف شده تقاضای قانونی دادستان را اجراء کند. این مقررّه از این حیث قابل نقد است که اگر تقاضای دادستان قانونی است، بر اساس عموماًت مقررّات حقوقی باید اجراء شود و نیازی به اختصاص یک مقررّه قانونی

خاص به این موضوع نیست. به نظر می‌رسد مقررات این ماده بار روانی دارد و تفوق دادستان بر بازپرس را تداعی می‌کند.^۱

پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر دادستان از وقوع جرایم شغلی ارتكابی توسط بازپرس یا ضابطان مطلع شود یا شاهد وقوع جرم باشد، آیا مکلف به تعقیب کیفری است؟ در پاسخ می‌توان بیان داشت که در صورت اطلاع از وقوع جرم بر اساس عموماًت مقررات کیفری مکلف به تعقیب کیفری است. در مورد ضابطان دادگستری، به غیر از مأموران موضوع ماده ۳۰۷ و ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ که رسیدگی به جرایم آنها و تحقیقات مقدماتی آنها در صلاحیت دادگاه‌های کیفری تهران و استان محل وقوع جرم و دادرسی در معیت آنها است، یا مأموران پلیس اداری که رسیدگی به جرایم خاص نظامی و انتظامی آنها در صلاحیت مراجع قضایی نظامی است، دادستان عمومی مکلف به تعقیب جرم و ارجاع اتهام به بازپرس برای تحقیقات کیفری است. در صورتی که دادستان شاهد ارتكاب جرم از جانب بازپرس باشد یا جرم ارتكابی بازپرس به اطلاع دادستان برسد، دادستان مکلف است بدون حق دستگیری یا بازداشت بازپرس ادله جرم را گردآوری کرده و به مراجع کیفری صالح تهران اعلام کند تا پس از سلب مصونیت بازپرس از سوی دادگاه انتظامی قضات، تعقیب کیفری آغاز شود.

در ماده ۷۴ حق حضور در تحقیقات مقدماتی و نظارت بر آن برای دادستان به رسمیت شناخته شده است. این حق از سویی مغایر معیار تساوی سلاح‌ها است؛ زیرا وکیل متهم و وکیل بزه‌دیده چنین حقی ندارند که بر بازپرس نظارت کنند. از سوی دیگر شناسایی حق نظارت برای دادستان باز هم موضع برتری در برابر بازپرس را تداعی می‌کند که این امر مغایر جایگاه دادستان و بازپرس در فرایند عدالت کیفری است؛ زیرا بازپرس بی‌طرف است و دادستان طرف دعوای عمومی. از این رو، انتظار می‌رود که جایگاه بازپرس بالاتر از دادستان باشد، در حالی که مقررات

۱. مقررات ماده ۱۱۴ در خصوص صدور دستور موقت توسط بازپرس برای توقف فعالیت شرکت‌های تولیدی که فعالیت آنها مضر به سلامت عمومی است، از این حیث قابل نقد است که بازپرس در این مورد اقدامی اجرایی انجام می‌دهد و از موضع بی‌طرف تحقیقاتی خود به نفع نظم عمومی عقب‌نشینی می‌کند.

مذکور صرف نظر از اینکه این انتظار را برآورده نکرده، در مسیر عکس گام برداشته و برای دادستان جایگاه بالاتر و غیرواقعی ترسیم کرده است.

اختیارات مداخله دادستان در تحقیقات مقدماتی نیز قابل بحث است. بر اساس ماده ۵۰ فرد تحت نظر حق دارد توسط یک پزشک معاینه شود. در ماده ۵۱ مقرر شده که پزشک معاینه کننده توسط دادستان تعیین می شود. تفویض اختیار تعیین پزشک معاینه کننده به دادستان مغایر جایگاه وی در فرایند رسیدگی کیفری است و امکان نقض حقوق فرد تحت نظر و اعمال نفوذ را فراهم می کند؛ به ویژه در اتهامات مرتبط با جرایم امنیتی که فرد تحت نظر به شدت نیازمند حمایت است و دادستان به شدت طرفدار امنیت عمومی است. بهتر است پزشک معاینه کننده توسط بازپرس از فهرستی انتخاب شود که پیش تر تعیین شده است. تعیین پزشک معاینه کننده نخست، باید توسط بازپرس انجام شود و دوّم، باید به ترتیب نوبت از فهرستی که از پیش تنظیم شده انتخاب شود تا امکان اعمال نفوذ به حداقل میزان ممکن کاهش یابد. مطابق ماده ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اعزام بازپرس به حوزه قضایی دیگر برای تحقیقات مقدماتی نیازمند موافقت دادستان است و ادبیات بکاربرده شده در متن این ماده نوعی ریاستی در دادسرا را به تصویر می کشد که در آن بازپرس زیر نظارت دادستان است و با موافقت او به مأموریت اعزام می شود؛ گویی بازپرس از جانب دادستان مأمور انجام تحقیقات در حوزه قضایی دیگر است و باید زیر نظارت دادستان آن حوزه تحقیقات را انجام دهد.

اختیارات دیگری که در این مبحث جای مطالعه دارد به اختیار نظارت بر ضابطان مربوط می شود که در ماده ۳۲ تحت عنوان «نظارت و ریاست» بر ضابطان دادگستری آمده است. در خصوص نظارت و ریاست دادستان بر ضابطان دادگستری نخست، باید توجه داشت که نظارت دادستان بر پلیس پیشگیری یا پلیس اداری ایرادی ندارد، ولی نظارت وی بر پلیس قضایی یا پلیس ضابط دادگستری قابل نقد است؛ زیرا پلیس پیشگیری یا پلیس اداری وظیفه برقراری نظم و امنیت اجتماعی را عهده دار است، ولی وظیفه پلیس قضایی یا پلیس ضابط انجام تحقیقات کیفری زیر نظر مقام تحقیق (بازپرس) است. هرچند این مباحث در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در

ابهام رها شده، ولی به لحاظ علمی این موضوعات قابل طرح است و نباید اختیار نظارت بر ضابط دادگستری را به دادستان تفویض کرد و بهتر است ضابطان زیر نظر بازپرس و تحت تعلیمات وی عمل کنند.

دوّم اینکه باید توجه داشت که هر عبارتی بار حقوقی دارد و عبارت ریاست نباید بر روابط دادستان و پلیس اداری بار شود؛ زیرا رئیس باید اختیاراتی داشته باشد که در قالب نظام حقوق اساسی ایران امکان پذیر نیست. پلیس اداری در ساختار سیاسی ایران زیر نظر نیروی انتظامی است و دادستان که در قالب قوّه قضائیه قرار دارد نمی تواند بر آنها ریاست داشته باشد. در ماده ۴۶ ضابطان مکلف شده اند تحقیقات مورد نظر دادستان را اجراء کنند که این موضوع به شرح پیش گفته با معیار تساوی سلاح ها و جایگاه دادستان در عدالت کیفری مغایر است.

۳-۲-۲. اختیارات اجرای احکام کیفری

اجرای احکام کیفری در بخش پنجم آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در قالب مواد ۴۸۴ تا ۵۵۸ مورد بحث قرار گرفته است. ماده ۴۸۴ چنین مقرر کرده است: «اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است و معاونت اجرای احکام کیفری تحت ریاست و نظارت وی در مناطقی که رئیس قوّه قضائیه تشخیص می دهد، در دادرسی عمومی عهده دار این وظیفه است». هر چند احکام کیفری بر اساس مقررات قانونی در معاونت اجرای احکام توسط قاضی اجرای احکام اجراء می شوند، دادستان بر معاونت اجرای احکام ریاست و نظارت دارد. یعنی ارتباطات دستوری بین معاونت مذکور و دادستان برقرار است.

اجرای احکام کیفری توسط دادستان یا ساختار تحت ریاست وی از این حیث قابل بحث است که بر اساس مطالب پیشین دادستان طرف دعوای عمومی است و تفویض اختیارات اجرای احکام کیفری به وی می تواند با جایگاه دادستان سازگار نباشد؛ زیرا اجرای احکام کیفری و به ویژه اجرای مجازات های بدنی و سالب آزادی توسط طرف دعوا می تواند به ضرر محکوم علیه باشد و در جاتی از احتمال تشدید کیفیت مجازات های اجرایی را به همراه داشته باشد؛ به ویژه از

این حیث که نهادهای متعددی وضع شده‌اند که در پرتو آنها مجازات‌ها به صورت افتراقی اجراء می‌شوند و امکان اعمال نهادهایی چون آزادی مشروط وجود دارد یا در مورد پرونده‌های جرایم سیاسی این امکان متصور است که رفتار با محکومان و زندانیان سیاسی به مراتب بدتر از زندانیان عادی باشد؛ زیرا دادستان دغدغه‌های امنیتی دارد و این دغدغه‌ها دادستان را به سمت رفتار شدیدتر سوق می‌دهد، حال آنکه در آموزه‌های علمی لازم است با محکومان سیاسی با نرمش رفتار شود. از این رو، به نظر می‌رسد بهتر باشد که اجرای احکام کیفری توسط نهاد یا ساختاری بی‌طرف انجام شود. حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که در ساختار موجود چه نهادی می‌تواند وظیفه اجرای احکام کیفری را عهده‌دار شود؟

صرف نظر از دیدگاه‌های علمی که ایجاب می‌کند اجرای احکام کیفری توسط قاضی مستقل اجرای احکام کیفری دارای تحصیلات کیفرشناسی انجام شود،^۱ در راستای مباحث مطروحه می‌توان بیان داشت که برای رفع ایراد بی‌طرف نبودن مرجع اجرای احکام کیفری در نظام عدالت کیفری موجود، بهتر است وظیفه اجرای احکام کیفری بر عهده ساختاری باشد که تحت مدیریت رئیس حوزه قضایی اقدام می‌کند. همان گونه که بیان شد، مدیریت این ساختار بر عهده رئیس حوزه قضایی است و وظایف قضات اجرای احکام کیفری در قالب مقررات قانونی مشخص می‌شوند و لازم است رابطه رئیس و مرئوسی بین قضات اجرای احکام و رئیس حوزه قضایی وجود نداشته باشد. به عبارت بهتر، وظایف هر یک از اجزای ساختار اجرای احکام کیفری باید در مقررات قانونی مشخص باشند تا حقی از محکومان ضایع نشود و سلايق و دغدغه‌های شخصی یا فکری جایگزین اقدامات مطلوب نشود.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: بولک، برنار، (۱۳۸۷). کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، انتشارات مجد.

۳. دادستان در الگوی مطلوب فرایند رسیدگی کیفری

با عنایت به مطالب پیش گفته می توان الگوی مطلوب فرایند رسیدگی کیفری را ترسیم کرد. در الگوی مطلوب، در مرحله نخست پلیس اداری (پلیس پیشگیری) مسئول کشف جرم و نهاد رسمی مستقل برای اجرای این مرحله است. کشف جرم به دو شیوه انجام می شود: در جرایم مشهود نهاد کشف جرم ادله اثبات دعوا را از صحنه جرم گردآوری می کند، از شهود حاضر در صحنه جرم تحقیقات ضروری را انجام می دهد، مظنون را دستگیر و ظرف حداکثر ۲۴ ساعت ادله اثبات دعوا و مستندات را به همراه مظنون به دادستانی ارسال و اعزام می کند. طبیعی است در این مرحله نهاد کشف جرم به صورت تخصصی در محیط های فیزیکی و سایبری حضور دارد و تلاش می کند جرایم ارتکاب یافته را کشف و مستندات را به دادستانی ارسال کند. در جرایم غیرمشهود نهاد کشف جرم مکلف است شکایات و اعلام جرم ها را دریافت کند و تحقیقات لازم را بدون ورود به حریم حقوق و آزادی های شهروندی انجام دهد و مراتب را به دادستانی اعلام کند.^۱

در مرحله دوم، دادستان سیاست های تعقیب دعوای عمومی را اعمال می کند و در صورتی که ادله اثباتی حاکی از وقوع جرم باشد و رفتار ادعایی وصف مجرمانه داشته باشد، تعقیب کیفری را به جریان می اندازد. دادستان به دلیل اینکه طرف دعوای عمومی است، متناسب با جایگاه خود اختیارات لازم را برای تعقیب دعوای عمومی دارد. طبیعی است بر حسب نظام های اجباری یا مقتضی بودن تعقیب کیفری، دادستان سیاست های تعقیب دعوای عمومی را اجراء می کند. موضوعی که در این میان از اهمیت بنیادین برخوردار است این است که برخلاف نظم حقوقی موجود در ایران که شروع تحقیقات با ارجاع دادستان آغاز می شود، در الگوی مطلوب شروع تحقیقات کیفری منوط به صدور مجوز از سوی قاضی ناظر تحقیقات است و تا زمانی که این مجوز صادر نشود تعقیب کیفری به جریان نمی افتد.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: افراسیابی، علی، (۱۳۹۵). «باز توزیع اختیارات نهادهای کشف و تحقیق جرم در نظام حقوقی ایران»، فصلنامه دانش انتظامی، انتشارات دانشگاه علوم انتظامی امین، شماره ۷۳.

مرحله سوم طرح دعوا نزد قاضی ناظر تحقیقات کیفری است. پس از طرح دعوا از سوی دادستان، قاضی ناظر تحقیقات در صورت جرم بودن رفتار ادعایی و وجود دلایل کافی حاکی از وقوع آن، مجوز شروع تحقیقات کیفری را صادر و در غیر این صورت قرار رد درخواست را صادر می‌کند.

پس از صدور مجوز از سوی قاضی ناظر تحقیق، تحقیقات کیفری آغاز می‌شود. در این مرحله پلیس قضایی به صورت مستقل تحقیقات کیفری را انجام می‌دهد و در صورت لزوم با بازرسی منزل یا دستگیری افراد، دلایل مربوط را به قاضی ناظر تحقیقات ارائه و بر حسب مورد مجوز بازرسی یا دستگیری را اخذ می‌کند. در این مرحله تفکیک واضح بین دو اختیار انجام تحقیقات و نظارت بر تحقیقات وجود دارد و این تفکیک اختیارات متضمن حقوق و آزادی‌های شهروندی است؛ زیرا این تفکیک موجب می‌شود که صدور مجوز دستگیری-بازرسی منوط به ارائه دلایل کافی باشد. پس از پایان تحقیقات کیفری مراتب به قاضی ناظر تحقیقات اعلام می‌شود و قاضی ناظر تحقیقات با بررسی روند تحقیقات کیفری و اقدامات انجام شده، بر حسب مورد قرار رفع نقص، قرار منع تعقیب، قرار موقوفی تعقیب یا قرار جلب به دادرسی را صادر می‌کند. موضوعی که در این مرحله اهمیت دارد این است که دادستان، متهم و بزه‌دیده می‌توانند نسبت به قرارهای منع تعقیب، موقوفی تعقیب و جلب به دادرسی اعتراض کنند. در واقع نوعی رسیدگی توافقی در مرحله پیش دادرسی وجود دارد و اصحاب دعوا در موضع برابر از اختیارات برابر برخوردارند.

مرحله چهارم در صورتی شروع می‌شود که قرار جلب به دادرسی صادر شود. در این صورت، اصحاب دعوا در موضع برابر و با اختیارات متناسب و برابر در دادگاه دفاعیات و ادعاهای خود را پیگیری می‌کنند.

مرحله پنجم بعد از صدور حکم محکومیت از سوی دادگاه آغاز می‌شود و اجرای این مرحله به یک مرجع اداری در تابعیت قوه مجریه واگذار می‌شود. موضوعی که در این مرحله اهمیت دارد این است که برخلاف نظم موجود که اجرای رأی به دادسرا به ریاست دادستان واگذار شده، در نظم الگوی مطلوب اجرای رأی در گستره اختیارات نهاد اجرای احکام در تابعیت قوه

مجریه خارج از گستره اختیارات دادستان است؛ زیرا در این مرحله هدف بازپذیری اجتماعی بزهکار،^۱ جبران خسارات مادی-معنوی بزه‌دیده و بازدارندگی عمومی مجازات‌ها منوط به واگذاری اجرای احکام به نهادی مستقل از اصحاب دعوا است و واگذاری این مرحله به یکی از اصحاب دعوا با اهداف مذکور متناسب نیست.

نتیجه

بر اساس ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، هدف فرایند عدالت کیفری تضمین حقوق بزه‌دیده، متهم و جامعه است. هر یک از طرفین سه‌گانه جرم جایگاه خاصی در فرایند عدالت کیفری دارند و متناسب با این جایگاه باید اختیارات لازم را داشته باشند تا حقوق آنها تضمین شود. جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری دفاع از حقوق عمومی است و انتظار می‌رود اختیارات دادستان متناسب با این جایگاه باشد. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از سوی جایگاه طرف دعوای عمومی برای دادستان پیش‌بینی شده و وظیفه تعقیب جرم و اقامه دعوا از حیث عمومی به دادستان واگذار شده است. از سوی دیگر، برای دادستان جایگاه قضایی پیش‌بینی شده و وظایف انجام تحقیقات کیفری، نظارت بر بازپرس و ارائه تعلیمات به وی، نظارت بر تحقیقات مقدماتی و نظارت بر ضابطان دادگستری به دادستان محول شده است. تفویض اختیارات تحقیقاتی و نظارت بر تحقیقات مقدماتی به دادستان با جایگاه وی در دعوای عمومی متناسب نیست و به لحاظ علمی نمی‌توان تصور کرد که یک نهاد در عین حال وظایف دوگانه تعقیب جرم و تحقیقات کیفری را عهده‌دار باشد. از این رو، ضروری است اختیارات تحقیقات کیفری و نظارت بر تحقیقات کیفری و مقامات تحقیق از دادستان سلب و به نهاد بی‌طرف بازپرس محول شود و بازپرسی از ساختار دادرسی خارج و به ساختار دادگاه وارد شود.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: افراسیابی، علی، (۱۳۸۹). «امکان بازپذیری اجتماعی بزهکاران در بسترهای کیفری و پساکیفری موجود»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۱۵، ص ۳۳.

خارج شدن بازپرس از ساختار دادسرا افزون بر اینکه از منظر تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق مفید ارزیابی می‌شود، از حیث کاهش مراحل رسیدگی و کاهش دیوانسالاری نیز مفید است. در نظم موجود یک مرحله تحقیق توسط بازپرسی و یک مرحله تحقیق توسط دادگاه انجام می‌شود و بر اساس ماده ۱۷۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در صورتی که شهادت شاهد یا اقرار متهم مبنای صدور رأی باشد، استماع آنها توسط دادگاه ضروری است. از این رو، شهود و مطلعان در نظم موجود پس از بیان مشاهدات خود در بازپرسی بار دیگر در دادگاه احضار و مشاهدات خود را در محضر دادگاه بیان می‌کنند. این امر موازی‌کاری در تحقیقات کیفری را در پی دارد و در یک فرایند عدالت کیفری دو بار تحقیقات انجام می‌شود و توان انسانی و مالی عدالت کیفری برای موازی‌کاری هزینه می‌شود. اما یک بار تحقیقات کافی است و تحقیقات باید در مرجعی انجام شود که به لحاظ ساختاری بی‌طرف است. از این رو، بهتر است نهاد تحقیق (بازپرس) از ساختار دادسرا خارج شود و در قالب ساختاری بی‌طرف همچون دادگاه صالح به جرم موضوع اتهام قرار گیرد تا بدن‌سان موازی‌کاری‌ها نیز کاهش یابد.

منابع

الف. فارسی

- آخوندی، محمود. (۱۳۷۴). *آیین دادرسی کیفری*، جلد دوم، چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- افراسیابی، علی. (۱۳۹۵). «بازتوزیع اختیارات نهادهای کشف و تحقیق جرم در نظام حقوقی ایران»، فصلنامه دانش انتظامی، انتشارات دانشگاه علوم انتظامی امین، شماره ۷۳.
- افراسیابی، علی. (۱۳۸۹). «امکان بازپذیری اجتماعی بزهکاران در بسترهای کیفری و پساکیفری موجود»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۱۵.
- باطنی، سید محمد. (۱۳۷۱). *دادسرا و نقش آن در اجرای عدالت*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی)*، چاپ هشتم، نشر نگاه معاصر.
- بولک، برنار. (۱۳۸۷). *کیفرشناسی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، انتشارات مجد.
- پروانه، علی اصغر. (۱۳۷۸). *نقش تشکیلات دادسرا در تحقیق عدالت کیفری*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران.
- حق شناس و همکاران. (۱۳۸۵). *فرهنگ معاصر هزاره*، چاپ هفتم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خالقی، علی. (۱۳۹۲). *آیین دادرسی کیفری*، چاپ بیستم، تهران، انتشارات شهر دانش.
- سجادی، لیلیا؛ افراسیابی، علی. (۱۳۹۲). «پاسخ‌های پلیس به خشونت خانگی علیه بانوان (مطالعه تطبیقی سیاست جنایی ایران و کانادا)»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۶.

- قیاسی، جلال الدین؛ علی افراسیابی. (۱۳۹۳). «مدل‌بندی سیاست جنایی به لیبرال، محافظه کار و رادیکال»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۸.
- لارگیه، ژان. (۱۳۷۸). آیین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسمعیل زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- کوشکی، غلامحسین. (۱۳۸۷). بررسی اختیارات و وظایف دادستان در آ.د.ک ایران و فرانسه، با راهنمایی محمد اردبیلی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- مارتی، می ری دل‌ماس. (۱۳۹۳). نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، انتشارات میزان.

ب. انگلیسی

- Guidelines on the Role of Prosecutors. (1990). the Eighth United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders in 1990.
- Hamilton. James, the Role of the Public Prosecutor in Upholding the Rule of Law, Director of Public Prosecutions, Ireland.
- International Association of Prosecutors on the twenty third day of April 1999, Standards of professional responsibility and statement of the essential duties and rights of prosecutors.
- Khanna, V.s. (2001). How Does Double Jeopardy Help Defendants? Berkeley Program in Law and Economics, Working Paper Series, Paper 46.
- Rizzolli. Matteo. (2010). "Why public Prosecutors cannot Appeal Acquittals", study e Note di Economia, Anno XV, number 1.
- Rome Statute Of The International Criminal Court, 2187 U.N.T.S. 3 54(1)(a), July 17, 1998.
- Rules Of Procedure And Evidence Of The International Criminal Court, ICC-ASP/1/3 Rule 20(1)(b) (2002).
- Sornarajah. M. (1996). the attorney-General's Powers over Criminal Prosecution, Singapore Academy of Law Journal.

- Wyngaert. Van. Den. (1993). *Criminal Procedure Systems in the European Community*, Van Den Wyngaert, Butterworths, London, Brussels, Dublin, Edinburgh.
- United States. Dept. of Justice, O. o. L. P. (1987). Report to the Attorney general on double jeopardy and government appeals of acquittals, Washington, D. C: office of Legal Policy: for sale by supt. Of Duces, U.S. G.P.O.